

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز متعرض چون کمی ایشان راجع به توریه مرحوم استاد مفصل نقل کردند، متعرض کلمات ایشان شدیم. گفتیم برای اینکه آقایان هم مراجعه شان بعد از ما بین مکاسب و کتاب ایشان باشد.

ایشان بله، این دعاویه نفسانیه را در دو قسم قرار دادند به تعبیر خودشان در این صفحه ۳۹۸، ان تكون امرا اعتباریا محضا و قائما بنفس المعتر بان يعتبر فی نفسه شیئا ثم یظهره فی الخارج؛ و ایشان اسمش را انشاء گذاشتند. دیگر چون دیروز مناقشات شد احتیاج به توضیح ندارد.

و هذا یسمى انشاء، و لا یتصف بالصدق و الکذب بوجه لانه شیء یقوم بالاعتبار الساذج، ساذج یعنی صادق. با اعتبار صادق. اینها ۱:۳۴ روشن نیست.

این بحثی را که ایشان در فرق بین انشاء و اخبار در اینجا مطرح فرمودند اصولا این بحث تارة ما به دنبال ریشه های اولیه اش در زندگی انسان هستیم که مثلا جمله خبریه چگونه تشکیل شد؟ جمله انشائی، اقسام جمل انشائی، اینها چگونه شدند، اصلا جمله چگونه یک معنای حرفی است، این خب بحث های خودش را دارد و ربطی هم الان به بحث ما ندارد.

یک بحثی که الان در زمانی که الان ما هستیم و داریم صحبت می کنیم و بشر بالاخره آن مراحل را گذرانده، لغات و زبان و این مراحل خیلی فراوانی را طی کرده، به این مرحله فعلی رسیده است.

این تقریبا کلام استاد ناظر به این مرحله است. ایشان می گوید یا امر اعتباری صرف است، این اسمش می شود انشاء و لا یتصف بالصدق و الکذب. ما توضیح سابقا عرض کردیم باز هم از باب تکرار و تأکید عرض کردیم انشاء متصف به صدق و کذب فی نفسه نمی شود؛ چون ایقاع آن معناست. چون انشاء دوران امر بین وجود و عدم است نه بین اینکه مطابق باشد یا نباشد. یا وجود پیدا می کند یا وجود پیدا نمی کند. مثل علقه زوجیت. علقه زوجیت یک امر اعتباری است. یا هست یا نیست دیگر. یا ایجادش کرده یا نکرده. این توش صدق و کذب معنا ندارد؛ چون توش دلالت نیست، توش جهت به اصطلاح ارتباط با خارج مطرح نیست.

.....

لکن عرض کردیم باز چند بار هم عرض کردیم این انشاء خودش به نفسه همین طور است. لکن طبیعتاً چون یک نوع ایجاد است، خواهی نخواهی یک نوع دلالت‌های سیاقی دارد. چون به هر حال یک نحو ایجاد است. هر ایجاد خودش ولو ایجاد یک شیء هست، اما یک دلالت‌های سیاقی هم دارد. مثلاً فرض کنید یک کسی جلوی شما دارد با یک آهن ور می‌رود مثلاً، شما می‌گویید این هدفش این است، آن ور رفتن به آهن یک واقعیتی است، ربطی به شما، می‌گویند هدفش این است که به من نشان بدهد که مثلاً آهنگر خوبی است. ببینید، این دلالت‌های سیاقی است. یا دلالت‌های ۰۴:۰۰. اینها عبارت از این هستند که بیایند آن کیفیت ایجاد و ایقاع را تفسیر می‌کنند. به این لحاظ این متصف به صدق و کذب می‌شود. نه به لحاظ دلالت خود نفس.

مثلاً به پسرش می‌گوید فلان چیز را بخر، شما می‌گویید این دارد شوخی می‌کند، این چیزی نمی‌خواهد من می‌دانم. ببینید، می‌خواهد بگوید این انشاء، انشاء واقعی نیست.

و لذا عرض کردیم که در کلمات بعضی از اصولیین به اصطلاح یک مرحله‌ای را برای حکم گرفتند، حکم انشائی، حکم فعلی. می‌دانید دیگر در کفایه هست. حکم انشائی آن است که فقط انشاء باشد اما جدیت در آن نیست، مثل اوامر امتحانیه. حکم فعلی آن که در آن جد هست. در کفایه این طور است دیگر. حکم فعلی. البته این را ما قبول نکردیم حکم انشائی پیش ما چیز دیگری است. قبول نکردیم. و عرض هم کردیم این حکم اوامر امتحانی اصلاً بحث قانونی نیست. صحیح نیست ما در بحثهای اصولی بحث اوامر امتحانی، هیچ، اصلاً قانونی نیست، یعنی در قوانین این کار نمی‌شود، اگر هم بر فرض بشود یک موارد نادری است بیشتر جنبه‌های خاص خودش را دارد. اصلاً مناسب نیست در ابحاث اصولی این را ما بیاوریم. تقسیم بحثی را مثلاً حکم را به لحاظ مرحله اینکه امر امتحانی، امر امتحانی ارزشی ندارد. اصلاً الان هم که در قوانین نیست، متعارف نیست در قوانین. مگر یک چیز خیلی موارد نادری که بعد از چهل پنجاه سال یک قانونی حالا برای یک جنگی چیزی باشد حالت استثناء غیر طبیعی در یک جامعه‌ای باشد که بیایند یک نحوه اوامر صوری درست بکنند.

پس این مطلب که ایشان لا یتصف بالصدق و الکذب بوجه این درست نیست. به لحاظ خودش بله، چون دلالتی در آن نیست. چون ایقاع است. ایشان چون ابراز گرفته، ایشان می‌خواهد بگوید این ابراز صدق و کذب ندارد. جواب ما به ایشان این است که ابراز نیست، اصلاً مبنا درست نیست که حالا بگوییم صدق و کذب دارد یا ندارد. ایشان چون ابراز گرفته، ابراز اعتبار. نه، با خود این ابراز اعتبار می‌شود. آن که در ذهن است، اعتبار نیست، ارزش ندارد آن که در ذهن است. دقت فرمودید؟

پس سر این که مرحوم آقای می فرمایند لیس بصدق ولا بکذب، چون انشاء را ابراز گرفتند. ابراز هم یعنی دلالت، شأنش حکایت است، جنبه یک چیزی را بیان می کنیم. یا صادقیم یا صادق نیستیم. ایشان می خواهد بگوید نه، این با اینکه ابراز است متصف به صدق و کذب نیست.

اشکال روشن شد که این ابراز نیست، ایقاع است. ایجاد وجود است، ایقاع وقوع است. اصلا ابراز نیست.

این ایقاع متصف به صدق و کذب نمی شود. فرض کنید شما اگر برداشتید یک چکشی روی آهن روی میخ زدید، شما ایجاد کردید، این دیگر صدق و کذب ندارد. با چکش روی میخ بزنید فی نفسه این متصف به صدق و کذب نیست. بله، به جهات دلالت سیاقی مثلا شما می گوید این که این چکش را زد واقعی نزد، دروغی زد، می خواست جلوی من نشان بدهد. ببینید آن فعل را، آن جهت فعل را به اصطلاح متصف به، که ما اسمش را اصطلاحا دلالت سیاقی می گذاریم.

و عرض کردیم انصاف قضیه این است که دلالت در کلام به وضع تنها بر نمی گردد. دلالات سیاقی تأثیر بزرگی در معنا دارند. لذا صدق و کذب، مثلا فرض کنید مثلا انشاء تمنی می کند. می گوید ای کاش صد تومان در جیب من بود. ما می گوئیم دروغ می گوید. این دروغ می گوید نه اینکه تمنی اش دروغ است. ایقاع تمنی کرد جای بحث ندارد. لکن تمنی چون کسی تمنی می کند که فاقد باشد. این توی جیب این آقا چندین هزار تومان پول هست، یعنی چه ای کاش توی جیب من این قدر پول بود. ببینید تمنی استفهام اگر گفت آیا زید در منزل است؟ این ایقاع استفهام کرد، این مشکل ندارد که. لکن یکی می گوید آقا این دروغ می گوید. این دروغ می گوید به خاطر اینکه در فهم عرفی استفهام جایی می آید که جهل باشد. اگر این آقا عالم است می گویند دروغ می گوید. دروغ این استفهام دروغ نیست. معلوم شد؟ این که مرحوم استاد لا يتصف بالصدق ولا بکذب اصلا، فی نفسه درست است. و سرش هم این است نه اینکه ایشان خیال کردند چون ابراز است، ابراز صدق و کذب ندارد. نه اصلا چون ابراز نیست. سرش این است که این ایجاد است.

ما عرض کردیم که خود اعتبار یک واقعیته دارد. نه واقعیت اصطلاحی، یک نفس الامری دارد. خود اعتبار یک ضوابطی دارد. خوب این را دقت بکنید، این خیلی مسئله مهمی است. یکی از مشکلات الان حالا در بحث بیع فضولی خواهد آمد انشاء الله که واقعا خیلی بحث مشکلی است.

یکی از نکات خیلی ظریف این است که امر اعتباری خودش در وعاء اعتبار یک واقعیتی مناسب خودش دارد. یک نفس الامری دارد. ولو امر اعتباری واقعی نیست، لکن همین وعاء اعتبار هم ضوابطی دارد. این طور نیست که وعاء اعتبار یک عالم بی در و پیکری باشد، هر چه را بشود اعتبار بکند. دقت می کنید؟ این خودش یک مسئله ای است.

و این یکی از لوازمش این است که ممکن است یک شیء در وعاء اعتبار وجود پیدا بکند. خوب دقت بکنید. این نکته فنی دارد که آیا می شود یک شیء در وعاء اعتبار، مثلاً بهترین راه برای تفسیر فضولی همین است. بهترین راه حالا غیر از تعبد و اینها. بهترین راه برای تفسیر فضولی خوب نمی دانم ظرافت کار... بیایم بگوییم عقد، عقد مبادله، عقد بیع، حالا بیع زوجیت، عقد این که افاده علقه زوجیت بکند، این عقدی که موجد علقه زوجیت است، این در خود وعاء اعتبار یک واقعیتی دارد، در خود وعاء اعتبار. این خودش یک واقعیتی دارد.

و لذا اگر کسی آمد کتاب شما را گرفت رفت به یک آقا گفت این کتاب را فروختم به هزار تومان. ببینید مبادله کتاب به هزار تومان، این در وعاء اعتبار محقق شد. متوجه شدید؟ مثلاً قیمت کتاب در بازار پانصد تومان است. این کتاب را رفت فروخت هزار تومان، یا پنج هزار تومان است، این رفت فروخت هزار تومان. خوب دقت بکنید. آن نکته فنی، یکی از نکات فنی در باب فضولی این است اصلاً، نکته فنی اش این است. آیا این مبادله کتاب با هزار تومان که اصطلاحاً به آن بدل جعلی می گویند، چون بدل حقیقی کتاب پانصد تومان است. قیمتش در بازار پانصد تومان است. این بدل جعلی است.

آیا این بدل جعلی در وعاء اعتبار درست شد؟ این قرارداد بسته شد؟ در وعاء اعتبار؟ امروزی اصطلاحاً قراردادها می گویند، معاهدات بین المللی می گویند، پروتکل می گویند. آیا این معاهده بسته شد در وعاء اعتبار؟ اگر گفتیم بسته شد، باید ملتزم بشویم عقد فضولی صحیح است. چون این قرارداد بسته شد، مقابله کتاب با هزار تومان تمام شد.

انما الکلام می ماند مرحله بعدی، چون معاملات یک مرحله بعدی هم دارند و آن تنفیذ معامله است. وقتی گفتید کتاب را فروختم به هزار تومان، لذا اگر شما هم انجام ندادید قانون می آید انجام می دهد. کتاب را از شما می گیرده طرف می دهد، هزار تومان هم از طرف می گیرد به شما می دهد. اینها مراتب بعد از معامله است. دقت کردید؟

این بحث قانونی بسیار لطیفی است که الان در سطح علمی مطرح است دیگر. اگر شما گفتید ما این را در وعاء اعتبار می بینیم، این معامله شد، این مبادله شد. خوب دقت کنید. تنفیذ می خواهد بشود. در تنفیذش باید از مالک بشود. کتاب مال من است، رفیق من برداشته

به شما فروخته، در مرحله تنفیذ نمی آیند کتاب را از رفیق من بگیرند، از من می گیرند دیگر. در مرحله تنفیذ، در این مرحله تنفیذ من باید امضاء بکنم. اگر امضاء کردم آن که در وعاء اعتبار ایجاد شد، کامل می شود. امضاء نکردم به هم می خورد. روشن شد چه می خواهم بگویم؟

این معنایش چیست که شما یک وجود اعتباری را فرض کردید. خوب دقت کنید. اما و لذا عقد فضولی هم در این مرحله درست می شود. فرض کنید در باب نکاح هم همین طور. یک کسی آمد یک خانمی را فضولتا برای یک آقایی عقد کرد، خب بگوییم این علقه زوجیت در وعاء اعتبار بین این دو نفر، خوب دقت کنید، این علقه زوجیت پیدا شد. بعد مرحله تنفیذ است، آن خانم چون فضولتا بوده اجازه داد درست است، تمام می شود. این یک تصویر.

تصویر دوم می گوییم نه، اصلاً عقد در وعاء اعتبار وقتی به وجود می آید که ممن بیده الامر. نکته فنی روشن شد؟ اگر فضولی آمد کتاب شما را فروخت، اصلاً این علقه این مبادله اعتباری پیدا نشد. این عقد این ملک ایقاعی، این عقد ایقاعی وجود ایقاعی انشائی اصلاً پیدا نشد. چرا پیدا نشد؟ چون امر اعتباری است. امر اعتباری از کی صادر بشود، ممن بیده الامر. این که رفیق من که مالک نبود، ما مالک هستم. پس بنابراین عقد فضولی می شود باطل. خیلی ظرافت کار را دقت کنید.

او می گوید که اصلاً اگر می خواهد یک وجودی در وعاء اعتبار پیدا بکند، باید یستر ممن بیده الامر، اصلاً آن در وقوع اعتباری ایقاعی در وجود ایقاعی انشائی اش محقق نشده. خوب دقت کردید؟

پس آن ظرافت نکته، البته علمای ما خیلی هایشان نکته را بردند لاتبع ما لیس عندک، از روایات چه در می آید، آن بحث دیگری است. با قطع نظر از روایات بخواهیم از نظر فنی حقوقی دقت کردید؟ آن نکته فنی این است که آیا می توان تصویر کرد که یک امر ایقاعی، وجود ایقاعی انشائی اعتباری در وعاء خودش محقق بشود ولو لم یستر ممن بیده الاعتبار. آن خودش یک امری است. در وعاء اعتبار یک امری است. ولو ممن لم یستر بیده الاعتبار

س: وعاء اعتبار کجاست وعاء اعتبار می فرماید

ج: عقلاً، عقلاً اعتبار می کنند.

می گوید این که گفت من قبول کردم این عقد محقق شد کتاب به ازاء هزار تومان. به صاحبش گفتم، گفت من قبول دارم. تمام شد. این عقد درست است؛ چون در وعاء اعتبار پیدا شد.

س: وعاء اعتبار همان نفس بایع است دیگر

ج: هان، همین، مشکل کار همین است. این شد قول دوم. این خیلی ظرافت دارد که ما بگوییم نه علقه زوجیت خودش یک وجود ایقاعی دارد. ولو لم تستر این علقه به اصطلاح ایجاد علقه لم یستر من الزوجه. فرض کنید یک کسی آمد گفت فلان خانم را برای شما عقد می کنم، قبول کرد، بعد به خانم گفت، گفت اشکال ندارد، این می شود درست. این عقد فضولی در باب نکاح می شود درست. سر باقطع نظر از روایت، عرض کردم بحث روایت کنار باشد. با قطع نظر از روایت، تازه می شود گفت روایت هم به همین معنا است.

این معنایش این است که این امر فی نفسه خودش یک واقعیت دارد. لکن واقعیت در وعاء اعتبار. دقت می کنید؟ پس بنابراین این مطلبی که ایشان می فرمایند لا يتصف بالصدق والكذب، خصوصاً بناءً بر این مبنایی که ما عرض کردیم. با انشاء آن درست می شود. با انشاء آن در وجود واقعی اش می آید. این متصف به صدق و کذب نمی شود. بله به لحاظ های دیگری متصف به صدق و کذب می شود. مثلاً به لحاظ سیاقی، یا به لحاظ جدی مثلاً، می گوییم نه این آقا جدی نیست در این حرفی که می زند، جدی نمی خواهد بیاید...

علی ای حال الثانی ان تكون حاکية عن شیء آخر؛ این که این ابراز برای آن دعاوی نفسانی به قول ایشان حکایت باشد. سواء كان هذا المحكى من القضايا الخارجية كقيام زيد في الخارج؛ این مراد از امر خارجی حتی وعاء اعتبار هم می گیرد. مراد از امر خارج، خارج عینی خارجی نیست.

ام من الاوصاف النفسانية كالعلم والشجاعة ونحوها، ام من الاعتبارات القانونية، مثل وجوب، الصلاة واجبة، فرق نمی کند. در این جهت فرقی نمی کند.

یا از حتی از صفات الهی مثل ان الله حکیم علیم، یا از جهات، در این جهت و هذه الحکایة ان طابقت للواقع؛ این حکایت نه اینکه من قصد حکایت دارم، این قصد حکایت انتزاعی است. این قصد حکایت انتزاعی است. خود کلام دلالت دارد؛ یعنی مثلاً زید قائم، زید بر یک معنا، قائم بر یک معنا، آن رابطه بینهما، که خب می دانید در قدیم غالباً یک هو می گرفتند به جای مثلاً زید قائم است، در فارسی در آخر بود، در لغت انگلیسی در وسط بود. مثلاً is کلمه is را در وسط می آوردند و لذا هم واسطه می گفتند. در لغت عربی هو را ۱۷:۵۴ به قول آن آقا. خب عده ای هم مثل شرح مطالع علی ما هو قول اگر فراموش نکرده باشم ایشان همان نسبت یعنی همان ظاهر جمله را می فهمد خبر را، این را به اصطلاح رابط می داند رابط بین زمان..

ان تكون حاكية عن شيء آخر سواء كان هذا المحكى من القضايا الخارجية كقيام زيد؛ ایشان می گوید در هر دو ابراز حکایت است. نه ابراز نیست.

والا ان طابقت للواقع المحكى اتصفت الدعاوى المذكورة بالصدق؛ بله، چون لفظ جنبه حکایت دارد و دلالت دارد و خود آن هیئت هم عرض کردیم در لغت عربی هیئات هم معنا دارند. خود هیئات هم دارای معنا هستند. فرق نمی کند. لغت فارسی هم همین طور است. هیئات چه ناقص باشند، و لذا این بحث فنی که در بحث مفهوم وصف است، خوب دقت بکنید، با این بحث الان کاملاً برایتان روشن می شود؛ چون در این که مثلاً بگوییم کتاب احمر، مثلاً کتاب قرمز، کتاب سفید، کتاب کاهی مثلاً، کتاب وزیری، قطع وزیری، این صفت دادن یک حالتی را ایجاد می کند. بحثی که در بحث مفهوم منطوق شما می خوانید، مدلول حدود مدلول این هیئت ترکیبی ناقص است. ما یک ضابطه ای را در بحث مدالیل منطوق مفهوم منطوق عرض کردیم. عرض کردیم هر جا قضیه را ثلاثی بینیم آنجا مفهوم دارد. مثلاً زید را اکرام کن در این، اگر آمد، این می شود ثلاثی. اما زید را اکرام کن می شود ثنائی. این مفهوم ندارد. پس مثلاً جمله شرطیه می شود ثلاثی. این یک توضیحی بود که ما گذشت دیگر حالا تکرارش نمی کنیم.

در باب خوب دقت کنید، در باب توصیف که یک هیئت ترکیبی ناقص است، فی الغنم السائمه زکات، خوب دقت کنید، الغنم السائمه، به نظرم خیلی برایتان دیگر الان وجدانی می شود.

بحث سر این است که آیا این الغنم السائمه به منزله قضیه ثلاثی است؛ یعنی فی الغنم ان کانت سائمه، این جوری فرض می کند؟ یعنی فی الغنم زکات ان کانت سائمه. آیا توصیف در لغت عرب یا در لغت فارسی چنین چیزی را اثبات می کند؟ خوب راهش روشن شد؟ یعنی هیئت ترکیبی ناقص که صفت و موصوف است، این مدلولش چیست در لغت؟ آیا آوردن صفت در این حد است که آن را به منزله قضیه ثلاثیه قرارش بدهد؟ می گوید فی الغنم زکات ان کانت سائمه؟ یا نه فقط این کار را می کند، غنم را با وصف سائم بودن، به اصطلاح صحرا گرد بودن، غنم سائمه را لحاظ می کند می گوید زکات بر آن هست. این می شود ثنائی مفهوم ندارد. پس دیگر خیلی راحت شد که مفهوم وصف از چه راهی است. آن نکته اساسی نمی دانم انشاء الله روشن شد، ما در خلال بحث هایمان بحث های متعدد دیگر را می گوییم برای اینکه هم ما نحن فیه روشن بشود هم جای دیگر.

پس آن نکته اساسی را شما در بحث همیشه در نظر بگیرید. وقتی شما یک توصیف آوردید، توصیف تقیید می آورد. خوب دقت بکنید. غنم را محدود می کند، غنم سائمه می شود دیگر. اضافه بر محدود بودن، جنبه نفی هم می آورد، و لذا عرض کردیم مرحوم استاد یک نحو

.....
خاصی از مفهوم را قائل شدند برای جمله وصفیه. یک درجه از مفهوم. حرف ایشان هم بد نیست اجمالا، اما این مفهوم مصطلح نیست. مفهوم مصطلح باید توش نفی باشد.

بلکه ما توضیح دادیم چون بحث مفهوم در مخصوصا کلمات ما خیلی روشن نیست. جهات مختلفی دارد. مهم ترین جهت تقریبا حالا نمی خواهم بگویم حالا همه اش، می شود از جهات دیگر هم فرض کرد. مهمترین جهت در باب مفهوم اگر خوب دقت کنید، در حقیقت این است که بر می گردد به وضع. و این که آیا این مفرد یا این هیئت در لغت وضع شده برای دو معنا یا یک معنا؟ این نکته خیلی فنی است در باب مفاهیم. یعنی مثلا گفته شده ان در لغت عرب شأنش اصلا این طور است، وضعش این است. اگر ان جایی آمد، این دو تا معنا را اثبات می کند؛ یکی آن که مثبت در کلام است، یکی منفی اش. ان جاءک زید فاکرمه اصلا وضع شده برای اینکه ان لم یجدک فلا تکرمه؛ البته عرض کردیم ما احتمالاتی که مفهوم بخواهیم بگوییم پنج تا گفتیم در کلمات اصحاب نیست. ما از مجموعه کلمات سنی و شیعه و قدیم و جدید همه را جمع کردیم، کردیم پنج تا. لکن آن که بیشتر مصب کلام است این است.

بینید پس شما این بحث را می کنید. ان دارای دو تا مدلول است یا یک مدلول؟ دارای دو تا مدلول یعنی هم مثبت هم منفی. مثبت آن که در کلام ذکر شده، منفی آن است که نگفته است. ان جاءک زید فاکرمه، ان لم یجدک فلا تکرمه.

بنابراین ببینید شما در جمله وصفیه آیا جمله وصفیه هم دو تا مدلول دارد؟ چون جمله وصفیه یک نوع معنا دارد، هیئت ترکیبی معنا دارد. هیئت ترکیبی وصفیه که یک هیئت ناقص است، دو تا معنا دارد یا یک معنا؟ دو تا معنا یعنی غنم سائمه و غنم غیر سائمه. یک معنا غنم سائمه. اگر با این مقدماتی که من عرض کردم، خیلی روشن می شود که وصف مفهوم ندارد. وقتی گفت فی الغنم السائمه، خود این ترکیب غنم را مقید می کند. دیگر نفی آن قید را نمی تواند بکند. حدش این است.

ولذا کلام استاد را این جور معنا کردیم. عرض کردیم که چون خود استاد هم قائل به یک نحو مفهوم... گفتیم یک جور از مفهوم است، آن مفهوم مصطلح نیست. پس دو تا اصطلاح را ما الان در آنجا توضیح دادیم. یکی اینکه آیا دو تا مدلول دارد یا یکی؛ یکی اینکه آیا قضیه ثلاثی است یا ثنائی. این از اصطلاحات ما بود، چون در اصطلاحات آقایان نیامده بود یک توضیحی دادیم.

اینها بر چه می گردد؟ بر می گردد به وضع هیئت. هیئت توصیف چه اقتضاء می کند؟ هیئت اضافه چه اقتضاء می کند؟ وقتی گفتیم اشتری کتاب زید، برو کتاب زید را بخر. کتاب زید، این معنایش این است که کتاب غیر زید نخر، این هست توش یا نه؟ خوب دقت بکنید. ببینید

هیئت اضافه را بحث نکردند، چون به نظرشان خیلی واضح بوده که در هیئت اضافه مثل مفهوم لقب است. هیئت اضافه، اما هیئت توصیفی را بحث کردند، مفهوم وصف. این کلمه چون هیئت را ایشان اینجا به کار می برد من می خواهم عرض بکنم.

س: اکرم عالما فقیها؛ خب این باید مفهوم داشته باشد

ج: چرا؟ عالم را مقید به فقیه کردیم. نه عالم را مقید کرد قبول. اما عالم را نفی کرد از او غیر فقیه بودن که حکم برداشته بشود؟

س: معلوم است دیگر

ج: از کجا معلوم است؟

س: قید شده

ج: قید زده، قید آمده، اما قید فقط جنبه اثباتی دارد یا جنبه سلبی هم دارد؟ دقت می کنید؟ آیا قید می آید ثلاثی اش می کند یا این طور می شود، عالم فقیه، عالم فقیه را، نه عالم مطلق، عالم فقیه را اکرام بکن. و لذا عرض کردیم یک

س: غنم سائمه زکات وقتی می آید خب معلوم است اگر سائمه نباشد زکات ندارد این مفهوم دارد

ج: خب یک دفعه شما از خارج می فهمید این مطلب را، و الا از خود روایت در نمی آید.

بعد ایشان می فرماید و هذه الحکایه ان طابقت الواقع المحکی اتصف لدعاوی المذكوره؛ نه این بحث حکایت و قصد نیست. دلالت است، بحث دلالت است نه قصد و حکایت و ابراز که ایشان فرمودند.

واما اتصاف الجمل الخبریه بهما من الصدق و الکذب من قبیل اتصاف الشیء بحال متعلقه؛ مثل اینکه می گوئیم ۲۶:۴۰ خودش نایستاده، پدرش ایستاده. کرجل منیع جاره الی آخره.

نه، اتصاف به خود کلام است. تعجب است از ایشان.

فتحصل من جمیع ما ذکرناه ان المراد من المطابق مراد المتکلم؛ نه مطابق همان کلام است، همان مدلول استعمالی است.

ای الدعاوی النفسانیه؛ حالا تعجب است ایشان خیلی با آن مبانی دیگرش هم نمی خورد.

لا ظهور کلامه کما توهم، نه ظهور کلام مراد است.

و ان المراد من المطابق هو الواقع و نفس الامر المحكى بدعاوى النفسانيه، و اذا عرفت ما تلوناه عليك فنقول لا شبهة في خروج التورية عن الكذب موضوعا فان التورية؛ توريه في اللغة بمعنى الستر؛ خود ایشان از کتاب مجمع البحرين در حاشیه نقل کرده است.

وریت الخبر بالتشديد توريةً اذا سترته، من چند بار عرض کردم در کتب لغت این طور آمده، مثلاً می گوید، وریته اذا سترته، بعضی هایش این طور آمده، وریته ای سترته. این جور گفتند که اگر اذا آمد به صیغه مخاطب بخوانید. اگر ای آمد به صیغه عین همان صیغه بخوانید. مثلاً می گوید وریة الشی، اگر اذا آمد، وریت الخبر اذا سترته، سترته بخوانید. و اظهارته غیره، اما اگر این جور گفت، وریت الخبر ای، اگر ای گفت بخوانید سترته، به صیغه متکلم

س: چرا؟

ج: چون تفسیر خود وریت است دیگر.

می گوید تو می گویی وریت اذا سترته، اگر پنهان کردی می گویی وریت، اما اگر گفتید وریت یعنی، ای، سترته. همان لفظ تکرار می شود معنای همان است.

پس این را خوب دقت کنید چون در کتب لغت هر دو آمده، در کیفیت تلفظش اشتباه پیش نیاید. اگر خواندید وریت الخبر، اذا سترته، وریت الخبر ای سترته. اگر ای گذاشتید بعدش هم همان عین آن صیغه قبل، حالا مخاطب بود مخاطب، متکلم بود متکلم. عین همان صیغه قبلی خوانده بشود.

س: چه شکلی صیغه وریت را بخوانیم بعد بگوییم اذا سترته؟

ج: بله دیگر

س: چه شکلی، من پوشاندم

ج: می گوید تو کی می گویی وریت، تقول وریته اذا سترته؛ اگر بپوشانیش می گویی وریته. واضح است نکته اش واضح است. خیلی بحث نمی خواهد.

علی ای حال کیف ما کان، و اظهارت غیره حیث یکون للفظ معنیان احدهما، این عبارت مجمع البحرين است، اشیع من الاخر و تنطق به و ترید الخفی، حالا ایشان این جور معنا کرده است.

عرض کنم کلمه توریه که از ورا است، ورا به معنای پشت است، واضح است. ستر نیست. لازمه اش است. وقتی انسان یک چیزی را پشت سرش می گذارد نمی بیند آن را. این توریه به معنای ستر که آقای خویی نوشتند فانها فی اللغة بمعنی الستر و لذا در آن روایت در باب صلاة مسافر دارد، و اذا توارى من بیوت اهله، یا عن بیوت اهله، یا من است یا عن، من گاهی اشتباه می کنم. اذا توارى، توارى ولو ما الان گرفتیم یا توارى به من سوء ما بشر به، در قرآن هست. توارى را به معنای پنهان شد، یعنی پنهان شد، اذا توارت، لکن در حقیقت مراد پنهانی لازمه اش است. توارى در آنجا یعنی انسان یک مقداری از شهر دور بشود، که تمام خانه ها پشت سرش واقع بشوند. این اصطلاح بود. اگر انسان وسط محله بود می گفتند خالت البیوت. خالت به این معنا. جلوی هم خانه است، پشت سرش هم خانه است، دست راستش هم خانه هست، دست چپش هم خانه هست، این خالت البیوت در لغت عرب می گفتند خالت البیوت. اگر اوایل خروج شدن است، مثلاً می گوید کانت البیوت عن یمینه، عن یساره؛ مثلاً فرض کنید انسان بیست قدم از خانه ها دور شده، این محله که باشد هنوز خانه ها دست راست است. اما به حدی دور بشود که دیگر کل منازل مجموعه منازل، پشت سرش قرار بگیرند، دیگر دست راست و چپ نباشد. این توارى است.

س: ولی باید در مقداری باشد که دیده نشد آنجا

ج: نه، ندارد توش، تستر، همین را می خواهم بگویم.

چون می خواهیم بگوییم ستر است، تستر نیست.

س: رساله ها اینجوری گفتند

ج: خب گفتند واقعیت ندارد.

مراد از توارى، دقت کردید؟ توارى مراد از توارى به یک مرحله ای انسان برسد که وقتی دارد می رود سفر، مجموعه خانه ها پشت سرش هستند. پس گاهی وسط خانه هاست، گاهی اولش است، خانه ها دست راست و چپ هستند. خب واضح است که آدم مثلاً ده تا خانه این طرف است، بیست تا خانه آن طرف است، مثلاً بیست قدم سی قدم رفته. بعد به یک مرحله ای می رسد که شهر با تمام بزرگی اش تمامش پشت سرش واقع شدند. این را اصطلاحاً توارى می گفتند.

س: این با صد متر رفتن هم محقق می شود دیگر

ج: نه نمی شود مگر یک خانه باشد.

س: چرا صد متر از خانه ها رفتید

ج: شما طرف همین پردیسان تشریف ببرید، باید یک مقداری بروید تا حس بکنید تا آخر پردیسان پشت سرتان است. امروز تشریف

ببرید ببینید، تجربه اش

بله، فانها فی اللغة بمعنی الستر، عرض کردم در لغت توریه و موارا اگر تواری من سوء ما بشر به، که در قرآن هست، یا یواری سوءه اخیه که باز در قرآن هست، هیچ کدامش لازمه اش ستر است. مراد آن ورا است. پشت سرش.

فكأن المتكلم واری مراده عن المخاطب باظهار غیره و خیل الیه انه اراد ظاهر كلامه؛ این توریه به این معناست. و قد عرفت آنفا؛ حالا انشاء الله بعد، چون بنا بود عبارت ایشان را بخوانیم، لذا امروز هم تمام کردیم به عبارت ایشان. بعد توضیح می دهیم که این مال متکلم بودن نیست. این یک خصلتی است که در لغت است.

خود لغت دقیق و چیز نیست، یعنی یک مقداری لغت به اصطلاح یک قسمت هایی از لغت خاکستری رنگ است. این استفاده از آن قسمت هایی است که در خود لغت جنبه خاکستری رنگش است. انا لا نقول الكلمه و لنا منها سبعون مخرجا؛ این انا لا نقول الكلمه، این سبعون مخرجا نه اینکه من سبعین اراده کردم. ان الكلمه لتتصرکم الی سبعین وجها؛ خود کلام این قابلیت را دارد. و لذا ممکن است که در این جور موارد توریه آن مراد جدی واقعی یک چیز باشد، آن چه که از لفظ ممکن است استفاده بشود چیز دیگری باشد.

این واری مراده نیست. بعد ایشان، و قد عرفت آنفا من الکذب مخالفة الدعای النفسانية للواقع لا مخالفة، دیگر این کلام چون قابل قبول ما نیست دیگر نمی خواهیم متعرض بشویم.

بعد چیزهای دیگر هم نوشتند.

این یک صفحه ای مطالبی نوشتند آقایان خودشان مراجعه کنند.

و مما يدل علی جواز التوریه و خروجها عن الکذب؛ ببینید جواز توریه یک بحث است، ان فی المحاضیره، ان فی چه بود آن روز گفتیم؟

لمندوحة،

س: معاریض

ج: معاریض

ان فی المعاریض لمندوحة؛ این یک چیز است و خروجها عن الکذب چیز دیگری است.

ایشان می فرماید که اموری، الاول نقل ابن ادریس فی آخر السرائر من کتاب عبدالله بن بکیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یستأذن علیه فیقول للجاریه قولی لیس هوها هنا قال لا بأس. این لا بأس یعنی شرعا جایز است. لیس بکذب یعنی دروغ نیست اصلا. این جنبه دروغ ندارد.

عرض کردیم این را عده ای از تابعین نقل کردند در همین کوفه که محل این سوال است، و گفتند این جور نگوئید. این هم کذب است و این هم دروغ است و جایز نیست. لکن عده ای شان گفتند نه این دروغ نیست، این روایت ما مؤید این است. لکن این روایت الان مشکلی این است که در غیر از کتاب ابن ادریس جایی نیامده، ایشان هم طریق چون ندارد به کتاب، کتاب شناسی ایشان هم دقیق نیست، قبولش خیلی مشکل است.

روایت بعدی روی سدید بن حنظله که خواندیم. عرض کردیم این روایت در کتب اهل سنت آمده، لکن در مصادر ما برای اولین بار در کتاب مبسوط شیخ آمده است. دیگر چون توضیح مفصل دادیم، بعضی از روایات عامه توسط شیخ اول بار در میان ما آمده. آن هم یا در کتاب مبسوط که در اصل یکی از کتب اهل سنت بوده، یا در کتاب خلاف که فقه مقارن است.

به هر حال و از بعد از شیخ گاهی هم مشهور شده. و ادعا کردند که این شهرت جابر است. دیگر این خیلی مشکل است انصافا جابریت شهرت در این جور جاها خیلی مشکل است. که ما همیشه عرض کردیم در بحث جابریت شهرت غیر از آن اصل کلی که آیا شهرت جابر هست یا نه، خیلی دقت بکنیم بینیم اصلا شهرت کجاست، از کجا آمده شهرت.

خب وقتی ما می بینیم که این جا، علم داریم دیگر، دیگر تعبد که نداریم. می گوید آقا شهرت جابر است، این می خواهد به تعبد ارجاع بدهد. خب چرا تعبد بکنیم، این را شیخ آورده، در کتب اهل سنت هم مشکل دارد، چون این سدید بن حنظله خیلی شناختی نیست در صحابه. اینها روی قاعده عدالت صحابه قبولش کردند. و بعد هم قبل از شیخ هم کسی نگفته، شیخ هم در این کتاب به اصطلاح مبسوط آورده که عرض کردم کتاب مبسوط یکی از کتب اهل سنت بوده، شیخ مطابق با فتوای شیعه کرده. و بعضی ها هم به نظر ما واضح است از دست ایشان در رفته است. یعنی تقریرش خیلی با شیعه نمی خورد، با سنی بیشتر می خورد.

علی ای حال کیف ما کان این شهرت این طوری هیچ نمی تواند به اهل بیت (ع) برساند.

الثالث، ما ورد من نفی الکذب عن قول ابراهیم(ع) بل فعله کبیرهم هذا مع ان کبیرهم لم یفعله، وعن قوله انی سقیم و ما کان سقیم و عن قول یوسف. بله، بعد ایشان می فرماید: نعم یمکن ان یقال ان نفی الکذب عن قول ابراهیم و یوسف(ع) انما هو بلحاظ نفی الحکم و انهما قد ارتکبا الکذب لارادة الاصلاح.

بینید ما یک چیزی هم داریم که در روایات دارد که کلام صدق و کذب لاصلاحه. یعنی اصلاح، این عنوان صدق هم بر آن صدق نمی کند، کذب هم نیست. هدف اراده اصلاح است. آن وقت لذا این تصویریش آمده که ممکن است بگوییم کلام حضرت ابراهیم(ص) صدق هم نیست، کذب هم نیست.

ابتدائاً در روایات دارد که ما کذب ابراهیم(ع)؛ این معنایش این است که نه چیز بوده، حضرت صدق هم نبوده، حالا کذب هم نبوده، صدق هم نبوده و لذا در بعضی از روایات ما دارد و يدل عليه قوله عليه السلام في رواية الصيقل ان ابراهيم انما قال بل فعله کبیرهم هذا ارادة الاصلاح و قال یوسف ارادة الاصلاح؛ خوب دقت کنید، این روایت الان عنوانش این جور است. این راضیمه بکنید با آن ذهنیت. این روایت را تنها نخوانید. که آن روایت دارد که الکلام صدق و کذب و مصلحا و ارادة اصلاح. به ضمیمه آن روایت در می آید که این کلام صدق نیست؛ چون یا صدق است یا کذب است یا اراده اصطلاح.

بعد، و فی رواية عطا لا کذب علی مصلح، ثم تلايتها العیر، این روایت را ایشان در به قول خودش نقل کردند، و این روایت انصافاً حالا من اینجا بعد متعرض می شوم.

و یؤیده ما فی بعض احادیث العامة ان ابراهیم کذب ثلاث کذبات، و لكن الروایات المذكورة كلها ضعيفة السند، ظاهراً وقت باشد. حالا چون کمی وقت هست ما این قسمت کلام آخر استاد را ما مجملاً خواندیم. این حدود نیم صفحه تقریباً

س: حاج آقا این انها اختی جریانش چیست؟

ج: چون می خواسته او گفته که بله این خواهر من است که این به اصطلاح، به او نگوید ...

س: پادشاه

ج: پادشاه

چون این یک صفحه ای که در اینجا، متن از یک صفحه کمتر است. مرحوم آقای خویی نوشتند، این یک صفحه را بعد خودشان به عنوان رفع غشاوة، حدود دو صفحه راجع به قصه ابراهیم (ع) بحث کردند. اول نیم صفحه گذشت، احتمالا روز بعد آمدند بحث کردند. لذا اینها را من خیلی مجمل خواندم، آقایان هم تعجب نکنند چون بعد خود ایشان تفصیل دارند.

ایشان اشکالش این است، چون چند دقیقه وقت هست، وارد این بحث بشویم؛ چون بحث توریه را باید تمام بکنیم.

قد یتوهم انه لا محیص ان تكون اقوال ابراهیم و یوسف المذكورة كاذبه؛ چاره ای نیست. غایة الامر انها من الاكاذيب الجائزة؛ نه نفی موضوع کنیم، نفی حکم کنیم.

اما قول ابراهیم (ع) انی سقیم و قول یوسف (ع) ایتها العیر انکم لسارقون، فصدق الکذب علیهما واضح. و اما قول ابراهیم (ع) بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون؛ مشکل ایشان آقای خویی می گوید این ان کانوا ینطقون شرط به چه بر می گردد. فلأن الشرط فيه اما ان یرجع الی السؤال المذكور فيه؛ یعنی ایشان می خواهند بگویند این در حقیقت دو جمله است. یک جمله فعله کبیرهم هذا، این یک جمله. فاسألوهم ان کانوا ینطقون، این ان کانوا ینطقون مال سوال است نه مال فعله کبیرهم.

و اما ان یرجع الی الفعل، فان کان راجعا الی السؤال انحلت الایة الکریمه الی قضیتین، فعله کبیرهم هذا، و الثانیة انشائیة فسلوهم، این انشاء است. و هی قوله تعالی فسلوهم ان کانوا ینطقون. و اما القضية الاولى فهی کاذبة لکونها غیر مطابقه للواقع و اما القضية الثانية فهی انشائیة لا تتصف بالصدق و الکذب. پس این که در بعضی از چون روایتش گذشت که امام (ع) فرمود، حضرت فرمود ان کانوا ینطقون، اگر ان کانوا ینطقون فعله کبیرهم، ایشان می خواهند اشکال کنند.

و ان کان راجعا الی الفعل الذی نسبه الی کبیرهم کانت الایة مسوقة لبيان قضية شرطية مقدمها قوله تعالی بل فعله کبیرهم هذا و تالیها قوله تعالی ان کانوا ینطقون، یعنی کانوا ینطقون.

فقد دخلت علیها اداة الشرط. و جعلتهما قضية واحدة شرطية؛ یعنی این جوری بوده. ان کانوا ینطقون قد فعله کبیرهم. و من البدیهی ایضا انها ایضا قضية کاذبه فان الصدق و الکذب فی القضايا الشرطية، با اینکه قضایای شرطیه از مقوله انشاء هستند. یدوران مدار صحة الملازمة و فسادها. اگر ملازمه بود، این قضیه صادق است. مثلا ان کانت شمس طالعه کان نهار موجودا، اگر ملازمه نبود، مثلا اگر مثلا لو کان فيه ۴۰:۴۲ این ملازمه هست ولو حتی طرفین هم نیست.

اما اگر ملازمه نبود، مثلا گفت ان کان شمس طالعه کان لیل موجودا، خب این قطعا کاذب است.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۱۳۹۳/۰۸/۲۶

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۶

جلسه: ۲۵

.....
فان الصدق والكذب في القضايا الشرطية يدوران مدار صحة الملازمة وفسادها ولا شبهة انها منتفية في المقام بداهة انه لا ملازمة بين
نطق كبير الاصنام وبين صدور الفعل منه الى آخر كلام.

اقول، اين اشكال مرحوم استاد. جواب ديگر چون تمام نمی شود فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين